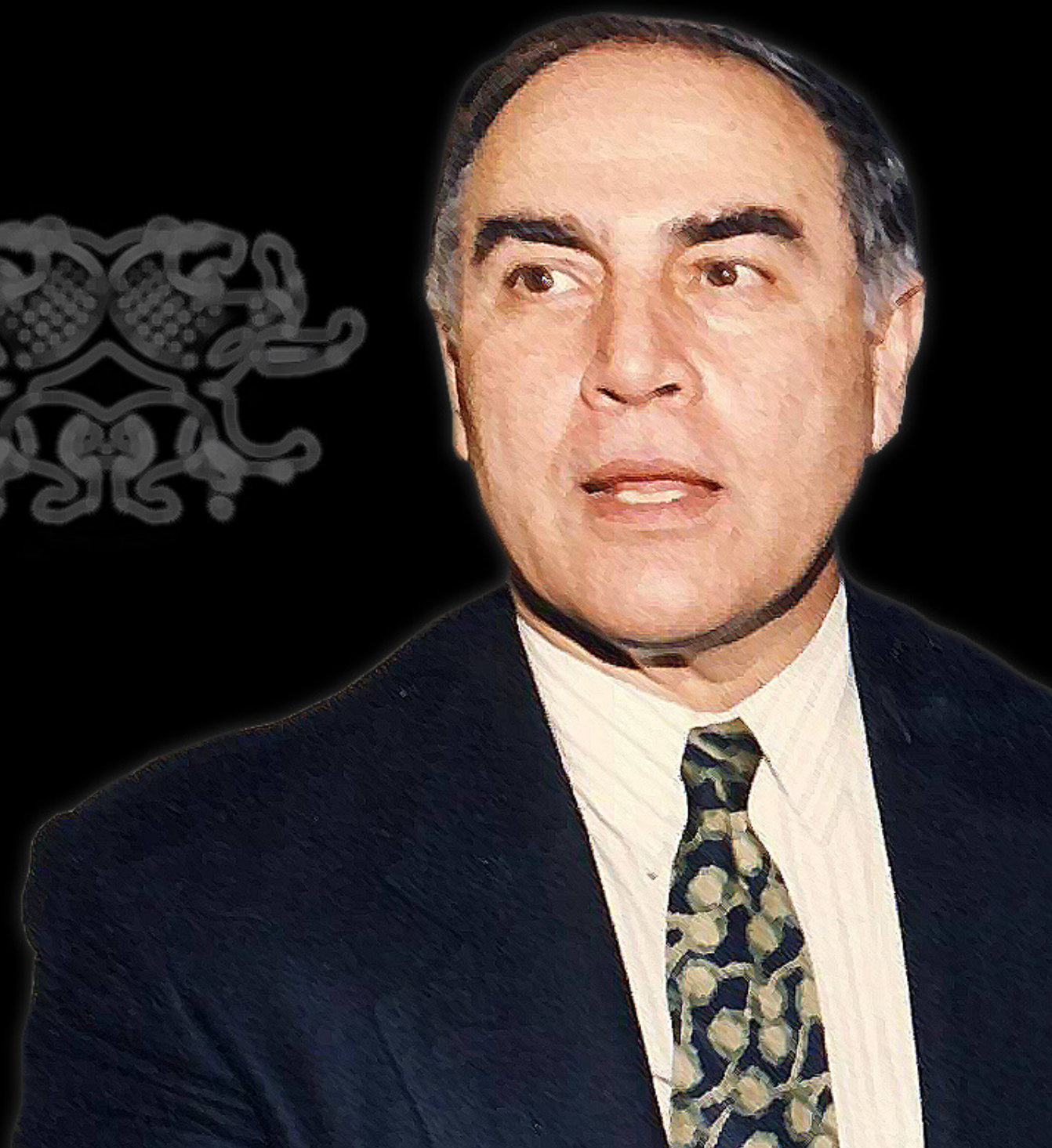
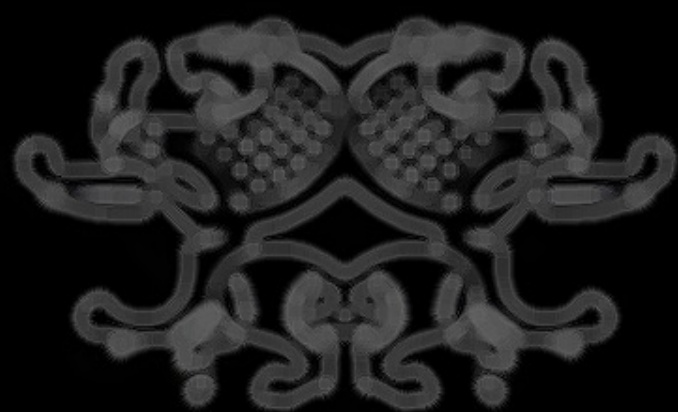


شماره ۱۱۶

مهرماه ۱۴۰۳

بشاک

پسامد نور و آوا
نشریه تخصصی رسانه



بسامد ماهنامه تخصصی- آموزشی فرم رسانه
با هدف ارتقای دانش و مهارت نیروی انسانی شاغل در تولیدات تلویزیونی منتشر می شود و به هیچ نهاد یا رسانه ای وابسته نیست.

فهرست مطالب



۱۰ رسانه جای نخبگان است- قسمت دوم

احمد رجایی



۳ رضا قطبی و روایت

تلویزیون ملی

مازیار اسماعیلی



۱۳ رضا قطبی بنیانگذار سازمان خوش

استقبال و بد بدرقه

دکتر محمود دهقان



۸ دلایل محبوبیت عبدالرضا قطبی

بین چهار نسل سازمان

دکتر حسن نجفی سولاری

استفاده از مطالب بسامد، در صورت ذکر منبع، بلامانع است.

سخن سردبیر



سلام

پنجم شهریور ۱۴۰۳ خبری منتشر شد که برای اهالی رسانه ملی تکان دهنده بود. آقای رضا قطبی، مؤسس تلویزیون و نخستین مدیر عامل سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، دار فانی را وداع گفت. موج اندوهی که در پیام های همکاران سابق و فعلی در شبکه های اجتماعی حاکم بود نشان می داد، زنده یاد قطبی محبوبیت ویژه ای در سازمان داشته و دارد. این موضوع البته تازگی نداشت و تا پیش از آن هم به وفور از پیشکسوت های سازمان در مورد او مطالب زیادی شنیده بودیم که به نیکی از او یاد می کردند. شاید دو ویژگی مهم از او بسیار برجسته است. نخست تعلق خاطر و دلسوز بودن برای ایران و سازمان و دیگری برخورداری از حد اعلای مهارت انسانی در مواجهه با کارکنان سازمان. پژوهش هایی که در سازمان انجام شده و من هم افتخار داشته ام در بعضی مشارکت داشته باشم نشان می دهد، عنصر دوم در شرایط فعلی در سازمان بسیار ضعیف و کم رفق شده است. در این باب در شماره پیشین و این شماره در مقاله «رسانه جای نخبگان است» مفصلاً توضیح داده ام. پس از درگذشت مرحوم قطبی، ما نیز بر آن شدیم که راز این محبوبیت را بکاویم. از این رو این شماره را به موضوع تأسیس تلویزیون ملی ایران و شیوه مدیریت آقای قطبی اختصاص دادیم. چون این تصمیم از قبل پیش بینی نشده بود، آماده سازی نشریه از ماه های قبل کمی بیشتر به درازا کشید و طبعاً انتشار

بسامد

ماهنامه تخصصی-آموزشی

زیر نظر هیت تحریریه

سردبیر:

احمد رجایی

مسئول اجرایی:

مرضیه احمدی

ویراستار و صفحه آرا:

ریحانه نوروزیگی

طراح جلد:

سعید آتشین

مسئول سایت:

مازیار اسماعیلی



basamad.magazines1

@gmail.com



www.navaktv.com

رضا قطبی و روایت تلویزیون ملی ایران



گردآورنده: مازیار اسماعیلی

رضا قطبی، در فروردین ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. مدت کوتاهی در یک کودکستان که مبلغان کشیش کاتولیک و موسیونر ایتالیایی و فرانسوی دایر کرده بودند، رفت. تحصیلات دوران ابتدایی را در دبستان نوبنیاد فیروزکوهی سپری کرد و تا کلاس ششم را در آنجا خواند. مدرسه فیروزکوهی دو مدرسه مجزای پسران و دختران داشت. کلاس ها جدا بودند و حتی ناهارها را هم جدا می خوردند ولی بخش زیادی از فعالیت های فوق برنامه مشترک بود. سالن اصلی نمایش مدرسه در قسمت دخترانه و تعداد زیادی از فعالیت های ورزشی در قسمت پسرانه بود. پس مدرسه مختلط نبود ولی بخش هایی از فعالیت های فوق برنامه مانند تئاترها و برنامه های موسیقی را با هم انجام می دادند. یکی دو گردش هم به صورت مشترک برگزار می شد. بازدید از کاخ فرح آباد یکی از این گردش ها بود. گروه های دختران و پسران جدا بودند ولی با هم از آنجا بازدید کردند. معلمان مدرسه دخترانه و پسرانه نیز تا کلاس چهارم جدا بودند. چون هر کلاس یک معلم داشت. کلاس چهارم که معلمان متعدد برای دروس مختلف داشت، برخی از معلم ها در قسمت دخترانه هم درس می دادند. مدیر مدرسه مشترک بود و دو ناظم متفاوت داشت. مرحوم دکتر رجایی که معلم ادبیات بود، در مدرسه دخترانه هم تدریس می کرد. آن زمان فعالیت های فوق برنامه برای اواخر سال تدارک دیده می شد و شعرخوانی و دکلمه و شعر و موسیقی خیلی مرسوم بود. یا اگر شعر اجازه می داد چند نفر در دکلمه شعر ایفای نقش می کردند. بالماسکه هم بود که در آن خیلی رسم بود که دخترها پسر می شدند و پسرها دختر. در جشن مدرسه هرکس هنری داشت ارائه می داد و نوازندگی ها معمولاً تک نفره بود و در موارد کم هم نوازی هم بود. مانند هم نوازی سنتور و ضرب. تئاترها معمولاً کوتاه بودند که یا طنز بودند یا از سیاه بازی گرفته شده بودند. در این فعالیت ها در مجموع قسمت دخترانه از پسرانه خیلی قوی تر بود. شهر آشوب و مهشید و مهوش امیرشاهی سه خواهر بودند که در این فعالیت ها شاخص بودند. سالی که قطبی وارد مدرسه شد شهر آشوب در مدارس دخترانه تهران و هوشنگ نهانوندی در مدارس پسرانه در امتحان نهایی ششم اول شدند. به همین مناسبت جشنی برگزار شد که به دانش آموزان ممتاز یا خوب کلاس های پایین تر که قطبی جزو آن ها بود هم جوایزی داده شد. رضا قطبی می گوید: "به خاطر دارم هشت جلد کتاب تاریخ روابط

آن هم با کمی تأخیر مواجه شد. خوشبختانه اخیراً به ساعت ها مصاحبه صوتی ایشان دست پیدا کردیم و بخش های زیادی از مطالب را مستقیماً از صحبت های ایشان اخذ کردیم. برخی بزرگان پیشین سازمان هم همراهی کردند و مطالبی را نوشتند و برای درج در این شماره در اختیارمان قرار دادند که متواضعانه از آن ها قدردانی می کنم. خاطره ای که به نقل از یکی از مدیران ارشد زمان آقای محمد هاشمی در ادامه نقل می کنم، گویای همه چیز است.

آقای محمد هاشمی مدیرعامل صداوسیما بود و برای افتتاح قسمتی از فرستنده رادیوی موج کوتاه کمال آباد کرج آمد. او در افتتاحیه گفت نمی دانم در چه سالی رادیو تأسیس شد که مرحوم مهندس اصلاحچی - رئیس رادیودشت قزوین - که ایستاده بود گفت سال ۱۳۱۹. آقای هاشمی که نشسته بود ناگهان از جا بلند شد و گفت آقای مهندس چرا شما ایستاده اید؟ مرحوم اصلاحچی آمد و کنار آقای هاشمی نشست. آقای هاشمی در صحبت هایش سؤالی پرسید و آقای اصلاحچی گفت آقای قطبی. نام آقای قطبی که آمد آقای هاشمی گفت ما هرجا که می رویم صحبت از اخلاق حسنه و مدیریت و کاردانی آقای قطبی می شود. امیدوارم هرجا که هست تندرست باشد و گفت بنده به وسیله برادرم حضرت حجت الاسلام رفسنجانی به اطلاع حضرت امام رساندیم که نیکنامی آقای رضا قطبی چگونه در افواه پیچیده و هرجا می رویم می گویند خدا پدرش را بیامزد و گفت حضرت امام فرمودند با ایشان صحبت کنید اگر میل دارند بازگردند و حتی مسئولیت هم به ایشان بدهید. آقای هاشمی گفت شخصاً با آقای قطبی تماس گرفتم و پس از تعارفات معمول جریان را به سمع ایشان رساندم. بسیار خوشحال شد و تشکر کرد و گفت از جهت اخلاقی و عرفی نمی توانم این کار را انجام دهم. اما پیگیر امور سازمان و از جمله فرستادن ساختمان شیشه ای مشهد واقع در باغ ملی هستم و همین گونه هم شد و تمام تجهیزات آن ساختمان که فرانسوی بود با پیگیری مرحوم رضا قطبی به ایران فرستاده و نصب شد. روح همه نیکخواهان و نیکنامان درگذشته شاد و قرین آرامش باد.

احد رجائی

سیاسی ایران و انگلیس نوشته آقای دکتر علاءالدین پازارگادی را به من که شاگرد اول کلاس اول شده بودم دادند! "مهم ترین فعالیت های شعر و ادب مدرسه دخترانه را خواهران امیرشاهی و به ویژه مهشید بر عهده داشتند. قطبی دوران دبیرستان را در دبیرستان البرز گذراند. دوران مدرسه البرز خیلی سیاسی بود. خود او می گوید: "من سال ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ که به البرز رفتم، فعالیت های سیاسی خیلی پررنگ بود. حتی در دوران ابتدایی هم بچه های ۱۱-۱۲ ساله کاملاً به امور سیاسی توجه داشتند. در کلاس پنجم دبستان انشایی به ما دادند که ناگوارترین صحنه از نظر شما چیست؟ من دانش آموز خوب کلاس و همیشه نفر اول یا دوم و در انشاء هم خوب بودم. صحنه ای که من نوشته بودم این بود که سه جلد کتاب تاریخ ایران باستان مرحوم پیرنیا را در کتابخانه ای که پدرم به من داده می بینم. این کتاب ها را خوانده ام و بزرگی و عظمت ایران گذشته را با وضع فلاکت باری که بعداً پیدا کردیم - که از نظر من وضع فلاکت بار، از دست رفتن قسمت هایی از ایران در منطقه قفقاز به طور اخص بود - مقایسه می کنم و این صحنه را به عنوان فجیع ترین و ناگوارترین صحنه می بینم. انشای من دوم شد و انشای اول از دوستم بود که وضع پیرمردی گدا در یک شب سرد زمستانی را توصیف کرده بود. بر سر این دو انشاء در کلاس بحث زیادی شد. من ایرادی به نمره ام نداشتم ولی به این موضوع معترض بودم که چرا همیشه معلم به موضوعات مرتبط با فقر و نداری و سختی معیشت برای قشر ضعیف اهمیت بیشتری می دهد. البته شهرت هم داشت که گرایش های چپی و لیبرالی دارد و ما که تازه در مدرسه به گروه با تفکر ناسیونالیستی پیوسته بودیم، افکارش را نمی پسندیدیم. من تنها نبودم بلکه گروهی بودیم که مسائل ملی و ناسیونالیستی را دنبال می کردیم. در کلاس برای اولین بار از معلم واژه پان ایرانیست را شنیدم که به من گفت حرف هایی که تو می زنی حرف هایی است که پان ایرانیست ها می زنند. وقتی پرسیدم پان ایرانیست ها چه کسانی هستند و جواب شنیدم و به خصوص شعار کل فلات ایران زیر یک پرچم، بسیار علاقه مند شدم. منظورشان از شعار فلات ایران به زیر یک پرچم، بازپس گیری ۱۷ شهر جدا شده قفقاز و الحاق آن به ایران بود." پان ایرانیست ها نسبت به بهایی ها نظر موافقی نداشتند و قوانین خاصی داشتند. مثلاً رسم بود پای بندی خود را به اصول، با خون خود امضاء می کردند. در سال های انتهایی دهه ۱۳۲۰ آن ها طرفدار دکتر مصدق و جبهه ملی بودند. گرایش های آنها پایبندی به حکومت قوی مرکزی (قبول حکومت) و طرفداری از ارتش بود و مخالفت آنان در عرصه سیاسی حداکثر مخالفت با دولت بود. در آن زمان هم مخالف دولت رزم آرا بودند. ۱۱ ساله بود که توسط دکتر عامری به گروه پان ایرانیسم پیوست که تا آن زمان سابقه نداشت کسی در آن سن و سال به آنان بپیوندد. قطبی پس از فارغ التحصیلی از دبیرستان البرز، برای تحصیلات دانشگاهی عازم فرانسه شد. سه سال دوران آمادگی برای ورود به مدارس حرفه ای و تخصصی فنی فرانسه را طی کرد. همزمان با این دوره هم لیسانس ریاضی را از دانشکده علوم دانشگاه پاریس اخذ نمود. سپس وارد مدرسه سانترال شد که

مدرسه عمومی مهندسی بود. بعد از دوره عمومی مهندسی به مدرسه telecommunication فرانسه رفت که متخصص فنی در رشته های مخابرات و الکترونیک پرورش می داد و هم زمان با آن هم تری مشترک در دانشکده علوم پاریس گذراند. در سال ۱۹۶۵ میلادی (۱۳۴۴ شمسی) تحصیلاتش تمام شد و به ایران برگشت. قصد او این بود که چند ماه در ایران بماند و سپس به آمریکا برود. چون برای ادامه تحصیل در آن کشور اقدام کرده بود. آقای اصفیا که رییس سازمان برنامه و بودجه بود به او پیشنهاد داد، در آن سازمان مشغول به کار شود. ولی چون قصد ماندن در ایران نداشت، مقرر گردید تنها در دو پروژه با آن سازمان همکاری کند. نخست بررسی طرح تأسیس و راه اندازی تلویزیون ملی ایران و دیگری بررسی و امکان سنجی جایگزینی سیستم جدید دیجیتال تلفن به جای سیستم قبلی زمینس. این گونه بود که توسط پرویز خبیر که مدیر امور مالی و اداری سازمان برنامه بود، وارد آن سازمان شد. در آن زمان با پروژه تأسیس رادیو و تلویزیون ملی ایران ارتباط پیدا کرد و مسیر زندگیش عوض و در ایران ماندگار شد. آقای قطبی در مورد اشتغالش در سازمان برنامه می گوید: "آقای خبیر مرا برای عقد قرارداد نزد مدیر مالی سازمان برنامه برد و مدیر آنجا به من گفت: ماهی چقدر می خواهی؟ در آن زمان حقوق متوسط کارمندان دولت بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ تومان بود. رقم عیدی هم ۱۰۰ تومان بود که پول زیادی بود. من زیر لب گفتم: ۱۰۰۰ تومان. مدیر مالی به من نگاهی کرد. من دوباره گفتم: ۹۰۰ تومان خوب است؟ مدیر مالی گفت: من دو برابر این رقم را یعنی ۱۸۰۰ تومان به تو می دهم. من پیش خود گفتم نکند به واسطه خویشاوندی که با دربار دارم حقوقم را زیاد کردند. با همکاران اتاقم که آن موقع آقای مهندس پاکدامن و آقای مهندس نورایی بودند موضوع را مطرح کردم. آن ها به من خندیدند و گفتند اصلاً هم زیاد نیست. تو باعث شدی که ما هم به خاطر پروژه هایی که داریم نتوانیم حقوق زیاد طلب کنیم. چون به محض مطرح کردن آن به ما می گویند که با قطبی که خویشاوند دربار هست با این مبلغ قرارداد بستیم، شما که جای خود دارید. آنجا فهمیدم رقم حقوق کمی را مطرح کرده بودم. به هر حال دست آخر قراردادی سه ماهه با همین عدد برای بررسی طرح تأسیس رادیو و تلویزیون ملی ایران با من بستند. قرار بود گزارشی تهیه کنم و به سازمان برنامه ارائه بدهم. چون بعد از سفر شاه به فرانسه و سفر مارشال دوگل به ایران طی تفاهم های متعدد، قراردادی هم امضا کرده بودند که فرانسوی ها با بودجه ای مشخص، تلویزیون ملی ایران را راه اندازی کنند و طرحی را آماده کرده بودند و من باید این طرح را بررسی می کردم. طرف ایرانی طرح هم آقای مهندس عاطفی بود. نقش فرانسه این بود که یک بانک در ایران راه بیاندازد؛ مشروط بر اینکه امکانات فنی را ایران از فرانسه تهیه کند. در این میان دولت ایران مقدار زیادی وام برای راه اندازی تلویزیون از فرانسه دریافت کرد و فرانسه نیز متعهد شد نیروی کادر تلویزیونی را آموزش دهد و در راه اندازی آن کمک کند. " بنا بر این گفته های آقای قطبی، این تلقی رایج در صدا و سیما که چون او در فرانسه درس خوانده بود، سیستم تلویزیون فرانسوی را برای ایران برگزید، رد می شود. زیرا قبل از درگیر شدن او با

که طبق قانون مجلس، نظارت با آن وزارت خانه است و لذا مالک آن ها وزارت اطلاعات است. آقای قطبی در طرح خود پیشنهاد داده بود که از همین تجهیزات، برای راه اندازی مراکز استفاده شود و بنابراین از لحاظ فنی بودجه ی اضافه ای لازم نبود که صرف خرید تجهیزات شود. همچنین مقرر شده بود، با همکاری و نظارت مرکز تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ و هنر، آموزش نیروهای فنی مورد نیاز به دانشکده های فنی دانشگاه تهران و دانشگاه پلی تکنیک و آموزش نیروهای تولید به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران سپرده شود. حدود ۳۰ نفر هم جهت مهارت آموزی به فرانسه فرستاده می شدند. قرار بود مدرک لیسانس اخذ شده توسط این افراد را هیأت دولت فرانسه تایید کند و به امضای نخست وزیر فرانسه برساند. تا قبل از آن وزارت اطلاعات افراد انتخابی خود را جهت مهارت آموزی تولید تلویزیونی و مهارت فنی در چند رشته محدود به فرانسه می فرستاد. اما در طرح تلویزیون ملی ایران، آموزش وسیع تری در رشته های دکور، نورپردازی، تصویربرداری، صداپردازی، تهیه خبر، اداری-مالی و بودجه در نظر گرفته شده بود. طرح تشکیلاتی پیشنهادی، مشابه رادیو و تلویزیون های اروپایی و آسیایی بود یعنی مانند تلویزیون فرانسه، آلمان، انگلستان، ژاپن و استرالیا که ضمن دولتی بودن، کم و بیش استقلال هم داشته باشد. البته این طرح از تلویزیون فرانسه استقلال بیشتری داشت. چهارچوب اداری آن نیز همانند سازمان گسترش و نوسازی ایران شبیه سازی شد. این طرح در بهار سال ۱۳۴۵ تحویل سازمان برنامه شد که برای تأیید نزد شاه ارسال نماید. مدیر عامل پیشین رادیو و تلویزیون ملی ایران می گوید: "متأسفانه مدام به بنده فشار می آوردند که بایستی مشابه تلویزیون BBC را در اینجا ایجاد کنی که من زیر بار نمی رفتم. آقای انصاری که عهده دار وزارت اطلاعات بود با طرح بنده به دلیل اینکه زیر نظر آن ها قرار نمی گرفت کاملاً مخالف بود. در آن زمان پیشنهاد کردم که یک آدم دانشگاهی ریاست تلویزیون را عهده دار شود. بعد از ارائه طرح از طرف سازمان با بنده یک قرارداد ۶ ماهه بسته شد که آن را اجرایی کنم. وزارت اطلاعات اصرار داشت تا خودش حکم بنده را بزند که من مخالف بودم که حکمی از سوی وزارت اطلاعات داشته باشم. آن هم به این دلیل بود که کار سانسور و حتی امور غیر محتوایی با وزارت اطلاعات بود و من می خواستم کاملاً از آن جدا باشم و گفتم در این زمینه با نخست وزیر صحبت می کنم. من می خواستم خبرنگار به صورت مستقل برای رادیو و تلویزیون کار کند. بنده در جلسه ای با حضور آقای اصفیاء (رئیس برنامه و بودجه)، هوشنگ انصاری (وزیر اطلاعات)، معاون نخست وزیر و شهردار تهران، طرح را توضیح دادم که به عرض شاه برسد. در جلسه دیگری با همراهی آقای ساویل- از مدرسان فرانسوی - نزد نخست وزیر آقای هویدا رفتیم و آقای ساویل طرح را برای ایشان توضیح داد و گفت سیاست کلی سازمان را دولت مشخص می کند. مخصوصاً در مورد سیاست خارجی. یعنی این سازمان با حفظ سیاست های کلی دولت می تواند برنامه سازی کند، ولی اساساً لزومی ندارد دستگاه تبلیغاتی دولت باشد. نخست وزیر گفت: من بهترین آدم را برای ریاست این سازمان انتخاب کردم و به من اشاره کرد. بنده گفتم من در حال خروج و تحصیل در خارج هستم. ایشان گفت شما

موضوع، با فرانسه قرارداد بسته شده بود. شروع پخش برنامه های تلویزیونی ۸ سال قبل از راه اندازی تلویزیون ملی ایران، آغاز شده بود و آقای ثابت پاسال، پخش تلویزیونی را در مکان فعلی شبکه دوم راه اندازی کرده بود. در آن زمان وزارت فرهنگ و هنر برنامه ها را تهیه می کرد و به تلویزیون ایران جهت پخش تحویل می داد. این شبکه تلویزیونی تجاری محور بود. مثلاً پخش برنامه ها به یک باره قطع و آگهی های تجاری پخش می شد و دیگر مبادرت به پخش ادامه آن نیز نمی کرد و از این لحاظ تلویزیون خوبی محسوب نمی شد. البته دو مرکز پخش دیگر هم داشتند. یکی در اهواز و دیگری به دلایل سیاسی در آبادان. این دو مرکز برنامه هایی را که در مرکز روی نوار ضبط شده بود، بازپخش می کردند و همگی برپایه سیستم ۵۲۵ خط تلویزیونی بود. خبرگزاری پارس هم خبرها را تهیه و به گوینده ای در رادیو می داد تا آن را بخواند. تا آن زمان هنوز سیستم مایکروویو راه اندازی نشده بود. این مراکز طبق قانون زیر نظر وزارت اطلاعات و تحت نظارت اداره سانسور آن وزارتخانه بود. سازمان برنامه طرح ها را اجرا می کرد و جهت بهره برداری به وزارتخانه ها می داد. آقای قطبی، در طرح خود، قرار داشتن سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران را زیر نظر وزارت اطلاعات درست نمی دانست و می گفت باید سازمانی مستقل باشد. اما خوب می دانست که استقلال کاملی نخواهد داشت. همین استقلال کم کم با مخالفت شدید وزارت اطلاعات مواجه شد. چرا که طبق قانون مجلس این رسانه ها می بایست زیر نظر وزارت اطلاعات فعالیت می کردند. از همین جا بود که اختلاف بین قطبی و وزارت اطلاعات شکل گرفت و بعد از آن نیز به اشکال مختلف ادامه یافت. در طرح فرانسوی ها آموزش و تربیت کادر تلویزیونی و تشکیل اداره رادیو و تلویزیون ملی در تهران، بر عهده فرانسه گذاشته شده بود. ولی آقای قطبی در بررسی طرح، پیشنهاد مؤکد داد که علاوه بر مرکز تلویزیون در تهران، ضروری است مراکزی نیز در شهرستان ها ایجاد شود. برای تربیت نیروی متخصص هم طرح های بومی در ذهن می پروراند. در گام نخست تشکیل مراکز در شهرهایی در اولویت بودند که از لحاظ سیاسی و فرهنگی با دولت مشکلاتی داشتند و سیاست های برون مرزی کشورهای همسایه نیز در آن ها، تأثیر بسزایی داشت. همچنین برای اقوام آن مناطق، گویش های محلی، اهمیت داشت. طبیعی بود که اولین مخالفان این طرح، فرانسوی ها باشند. چون باید پروژه سنگین تری را اجرا می کردند. در ذهن قطبی این ایده برای آینده شکل گرفته بود که در مراکز استانی با استفاده از زبان محلی، برنامه هایی تولید و پخش شوند و حتی در آن مراکز مدیران بومی به کار گرفته شوند. طرح، پنج مرکز شهرستانی یعنی مشهد، اصفهان، شیراز، اهواز و تبریز را شامل می شد و بودجه ساخت آن از مرکز تهران هم کمتر می شد. مجموعه ای از تجهیزات نیز از قبل، از انگلستان و فرانسه خریداری شده و در گمرک مانده بود که به دلیل اختلاف بین وزارت اطلاعات و وزارت فرهنگ و هنر بر سر مالکیت آن، بلاتکلیف مانده بود. اختلاف بر سر این بود که وزارت فرهنگ و هنر می گفت: چون این وزارتخانه برنامه ها را تهیه می کند، مالکیت آن تجهیزات با اوست و در طرف دیگر وزارت اطلاعات نیز مدعی بود

جوان ها مسائلی را مطرح می کنید، ولی مثل سربازهای فراری مملکت را ترک می کنید. در خارج درس می خوانید اما زمانی که مملکت به شما نیاز دارد آن را رها می کنید و می روید فرنگ. باید غیرت ملی داشته باشید و از این حرف ها و به نوع عامیانه ما را خر کرد! در نهایت توافق براین شد که مکان تأسیس تلویزیون را آقای نهاوندی (وزیر آبادانی و مسکن) بدهد و اجرای کار را من برعهده بگیرم اما مدیریتش را شخص دیگری عهده دار شود." به این ترتیب مرکز اولیه تلویزیون در سازمان برنامه تشکیل شد و قطبی استادان متخصصی را جهت آموزش کادر تلویزیون دعوت کرد. از جمله آقای مصطفی فرزانه را که در فرانسه تحصیل کرده بود و کار فیلم سازی را نیز انجام می داد برای آموزش کارگردانان و آقای سیروس هدایت را برای آموزش کادر فنی دعوت کرد. البته هنوز قانون رادیو و تلویزیون ملی ایران به تصویب مجلس نرسیده بود. سازمان برنامه معتقد بود که دولت کار خود را به درستی انجام نمی دهد و این سازمان مجبور است طرح ها را خودش اجرا کند و برای بهره برداری به وزارتخانه ها بدهد و از نحوه اداره آنها نیز راضی نبود. چون می گفتند هم پول زیادی درخواست می کنند و هم کار را به موقع تحویل نمی دهند. قطبی می گوید:

"یک ساختمان نزدیک تلویزیون فعلی در تهران با هزینه شخصی به مبلغ ۱۸۰۰ تومان اجاره کردم. تا دفتر کار تلویزیون ملی شود. چون در آن زمان بودجه ای وجود نداشت و دلیلش این بود که وزارت اطلاعات می گفت می بایست از طریق من انجام شود و ما نمی خواستیم. بنابراین تمام حقوقم و مبلغی هم از پدرم قرض می گرفتم تا پول اجاره ماهیانه را پرداخت کنم." در تابستان سال ۱۳۴۵ قطبی طرح شورای عالی تلویزیون را که شامل وزیر فرهنگ و هنر- وزیر اطلاعات- وزیر آموزش و پرورش- یک نماینده از مجلس- یک نماینده از سنا و رئیس تلویزیون می شد را پیشنهاد کرد. ابتدا قرار بود ریاست این شورا را رئیس تلویزیون عهده دار شود، اما رئیس اطلاعات بعدی آقای رهنما با جلب نظر نمایندگان مجلس، ریاست این شورا را از قطبی گرفت. در مهرماه سال ۱۳۴۵ پخش آزمایشی تلویزیون ملی ایران به دو صورت سیستم ۵۲۵ خط و ۶۲۵ خط آغاز شد. آقای قطبی در این زمینه این گونه توضیح می دهد: "افرادی که در ابتدا از مهرماه آمدند به دلیل اینکه هنوز بودجه ای وجود نداشت حقوقی نداشتند. یادم هست برای من به صورت گلایه نامه می نوشتند و در آخر به جای تاریخ می نوشتند مثلاً روز ۱۳۵ مهر یعنی اینکه از اول مهر ما تا الان، ۱۳۵ روز است که حقوق نگرفته ایم. پخش تلویزیونی ۵۲۵ خط هم به این دلیل در نظر گرفتیم که از قبل پخش تلویزیونی بر اساس سیستم ۵۲۵ خط وجود داشت و تلویزیون های مردم هم همین سیستم را داشتند و در عین حال ما در نظر داشتیم با کیفیت بهتری یعنی همان ۶۲۵ خط پخش داشته باشیم. لذا ۶ ماهی با هر دو سیستم پخش را انجام دادیم تا ورود تلویزیون های جدید که سیستم ۶۲۵ خط داشتند، صورت بگیرد." افتتاح رسمی تلویزیون ملی ایران در ۲۹ اسفند سال ۱۳۴۶ اتفاق افتاد. بعد از افتتاح تلویزیون ساواک دائماً در کار تلویزیون به

بهانه امنیت آن دخالت می کرد و حتی در عزل و نصب ها و امور داخلی تلویزیون وارد می شد. خود قطبی در این رابطه می گوید: "من سه بار برای دولت استعفا نوشتم. استعفای بار اول به خاطر اتهام دزدیدن ولیعهد به چند نفر از دانشجویان تلویزیون بود که به دستگیری آن ها منجر شده بود. بار دوم گرگین را که یکی از مدیران خبری بود به اتهام اینکه برادر زن خسرو گلسترخی است و در گفتگو با دانشجویان از او حمایت تلویحی کرده، تا گفتگو با حرارت بیشتری صورت بگیرد را دستگیر کردند. بار سوم به دلیل دستگیری مهندس فریدون مکانیک مدیر مدرسه رادیو و تلویزیون بود که ظاهراً صحبت هایی در مورد دزدی در یک معامله ملکی انجام داده بود. در همه این موارد من استعفا دادم که هم اعتراض را به دولت نشان دهم و هم به همکاران بگویم که من پشتیبان آن ها هستم." قطبی طرح برنامه هایی با عنوان آموزش قرآن با معنی آیات را به شاه داد و آن هم به دلیل این بود که مردم با خواندن ترجمه های تحت اللفظی متوجه پیام آیات نمی شدند و باید متوجه می شدند که ترجمه با تفسیر آیات تفاوت دارد. شاه چندان موافق پخش چنین برنامه هایی نبود و حتی به شوخی گفته بود همین مانده که یک پرچم سیاه بالای تلویزیون بگذارید و پنجه حضرت ابوالفضل را هم بالای آن قرار دهید! ولی شاه بعد از پخش چند برنامه و اشتیاق مردم برای تماشای آن با ادامه ساخت آن موافقت کرد. قطبی می گوید:

"در مورد برنامه آموزش و تفسیر قرآن به طور مثال در سوره بقره معنی تحت اللفظی در آیاتی برای عموم مفهوم نیست و با تفسیر آن معنی آن را متوجه می شوند. یا در لا إله إلا الله منظور این نیست که بت وجود ندارد بلکه منظور این است که هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا وجود ندارد در نتیجه قدرت پادشاه و ظل الله و این چیزها هم وجود ندارد." آنچه در مشی آقای قطبی در تأسیس و اداره رادیو و تلویزیون ملی ایران، دیده می شود این است که به رغم قبول اصل سلطنت و پادشاهی، نوعی استقلال از مراکز دولتی زیر نظر نخست وزیر، را مد نظر داشته است. از سوی دیگر تعلق خاطر او به وطن و گرایش های ملی گرایانه نیز مشهود است. برای پی بردن به این موضوع خوب است به سندی اشاره کنیم که در سال ۱۳۵۴، ارائه شده است. این سند بیان می دارد که در نیمه های سال ۱۳۵۳ با همکاری گروهی از دانشمندان علوم اجتماعی و ارتباطی، طرحی پژوهشی برای بررسی نقش رسانه های گروهی و با تکیه بر نقش ویژه رادیو و تلویزیون ملی، در آینده توسعه ملی ایران، با عنوان طرح آینده نگری رادیو و تلویزیون ملی ایران آغاز شده بود و قرار بود نتایج این بررسی ها در دو همایش علمی، یکی با شرکت کارشناسان ارتباط جمعی در ایران و دیگری با شرکت عده ای از برجسته ترین دانشمندان و کارشناسان ارتباط جمعی در جهان، در معرض گفتگو و ارزیابی قرار گیرد. این فراز از سند، که تصویری از فایل پی دی اف آن را، در ادامه مشاهده خواهید نمود، گواه روشنی است بر رویه ذکر شده از آقای قطبی در سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران.

از آن جا که بازآفرینی فرهنگ کهن ایرانی تنها نقطه اتکاء در تلاطم گذار تاریخی چند دهه آینده است، و رسانه های گروهی توانمندترین ابزار گسترش فرهنگی است که بتواند رشته های از هم گسیخته را بهم پیوند زند، طرح آینده نگری خواهد کوشید نقش رادیو-تلویزیون را در قالب وسیع ترین ابعاد فرهنگی آن بسنجد. از دیدگاه تجزیه و تحلیل بالا، ماءموریت کلی رادیو-تلویزیون دریاری به سرانجام رسانیدن سه انقلاب ناگزیر اقتصادی، سیاسی و ارتباطی کشور نهفته است. ولی دریافت این ماءموریت منوط به پذیرش شعاری بلند پایه از فرهنگ زنده ما است:

ما برای وصل کردن آمدم نی برای فصل کردن آمدم

پیوند میان گذشته و حال و آینده تاریخ کهن ایران، پیوند میان عناصر گوناگون فرهنگ پر ارج ما، پیوند میان پاره فرهنگ های گوناگون مردمان ایران زمین، پیوند میان سالمند و جوان، زن و مرد، عامی و عالم، و مکتب های گوناگون که همه در چارچوب اصل وفاداری به میهن پیکار می کنند، و بالاخره پیوند میان ایرانیان و دیگر ملل جهان، این ها است ماءموریت های اصلی رسانه ها. ولی در عصر انسان ارتباطی، این ماءموریت ها به ثمر نخواهد رسید مگر آن که سایر سازمان های اجتماعی کشور ما نیز پابای رسانه ها به پیش گام نهند. وگرنه همیشه خطر آن هست که رسانه ها بانحصار این و یا آن سازمان اجتماعی درآیند و کار پیوند زدن گسستگی های فرهنگی در نطفه خاموش شود. رسانه ها نه توانای مطلق اند و نه ناتوان مطلق. کار آن ها در شرایطی بثمر خواهد رسید که سایر سازمان های اجتماعی پابای توسعه رسانه ها رشد و توسعه یابند.

همانگونه که از متن بالا پیداست، توجه ویژه به اقوام و تنوع ایران فرهنگی و ضرورت ایجاد پیوند بین خرده فرهنگ های اقوام و مناطق مختلف کشور عزیزمان ایران، از رسالت های مهم رادیو و تلویزیون ملی ایران، قلمداد شده است. همچنین به صراحت از نگرانی در مورد انحصار رسانه ها تحت قیمومیت سازمان های اجتماعی یاد شده است. از این دست نگرانی ها در مواقع گوناگون در مدیریت آقای قطبی به چشم می خورد. که دلسوزی او را نسبت به رسانه ملی نشان می دهد. در مورد اداره رادیو و تلویزیون ملی ایران در زمان آقای قطبی و دنبال کردن روند تاریخی آن از تأسیس تا زمان انقلاب، بسیار بیش از این می توان نوشت. انشاءالله در شماره های آتی نشریه و در فرصت های مناسب، این بحث را پی خواهیم گرفت.

رضا قطبی، مدیر عامل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران در متن پیشگفتار طرح در سال ۱۳۵۴ اشاره می کند: "طرح آینده نگری از اواخر تابستان سال ۱۳۵۳ با همکاری و وحدت مساعی جمعی از آگاهان زمینه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و آموزشی آغاز به کار کرد و تا این زمان به عنوان دو نقطه عطف در عمر کوتاه یک ساله خود به برگزاری دو سمپوزیوم ملی (در شیراز) و بین المللی (در مشهد) در حوزه مسائل مربوط به «نقش رسانه های گروهی در آینده توسعه ملی ایران» توفیق یافته است. بدیهی است که هدف کلی طرح نیز چیزی جز بررسی این نقش نیست، و البته در چارچوب این بررسی ها، در همه حال تأکید اساسی بر نقش حساس تر و گسترده تر سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران خواهد بود."

دلایل محبوبیت عبدالرضا قطبی بین چهار نسل سازمان



نویسنده: دکتر حسن نجفی سولاری
مدیر پیشکسوت سازمان صدا و سیما

با اعلام خبر "مدیر عامل رادیو تلویزیون ملی ایران سوم شهریور ۱۴۰۳ در سن ۸۶ سالگی در گذشت." فضای مجازی مملو از مطالب در مورد وی شد. برادرمان مهندس احد رجایی با من صحبت کرد و پرسید، رمز این همه محبوبیت آقای قطبی در سازمان صدا و سیما چیست؟ ضمن این که از من درخواست کرد مطلبی برای نشریه بسامد، در مورد محبوبیت قطبی در بین کارکنان رسانه قلمی کنم. تاکید این نکته ضروری است که عبدالرضا قطبی مسئولیت های مهمی در دربار داشته و آن هم به واسطه رابطه نسبی او با فرح همسر محمدرضا پهلوی بوده است. به همین علت از اختیارات وسیعی برخوردار بوده و به واسطه حمایت های دربار کارهای مهمی انجام داده است. وی در تثبیت ایدئولوژی شاهنشاهی، علاوه بر اداره رادیو و تلویزیون و امور فرهنگی دربار اقدام هایی انجام داد که جشن هنر شیراز از جمله آنهاست. این نوشتار بدان اشاره دارد که جدای از ماموریت عبدالرضا قطبی در نظام شاهنشاهی ویژگی های مدیریتی وی چه بوده است که علاوه بر نسل بیبی بومر های همراه وی، نسل ایکس و وی و حتی زد در سازمان رسانه ای فعلی، از ایشان به نیکی یاد می کنند. برای جلوگیری از اطاله نوشتار و پرهیز از کلی گویی، به تعدادی از ویژگی های رفتاری عبدالرضا قطبی در مدیریت رادیو و تلویزیون با ذکر مصادیق مشخص اشاره می شود که این محبوبیت را ایجاد نموده اند. این مدل رفتار سازمانی می تواند برای مدیران فراگیر و اثربخش مناسب باشد. زیرا در دروس رفتار سازمانی پیشرفته هنوز کاربرد دارد. برای جذابیت مطلب سعی می شود از روایت نگاری مستند استفاده شود که نقل قول افراد در آن گنجانده شده است. همچنین از غلو، سوگیری سیاسی پرهیز و فقط به مبانی مدیریت توجه شود.

عامل (۱) توجه به نیازهای رفاهی مدیران و کارکنان (مدیر عامل دست و دل باز نسبت به همکاران)

در سال ۱۳۶۵ مدیریت صدا و سیما را اصفهان به من محول شده بود. شناخت کافی از اصفهان و نحوه مدیریت افراد آنجا نداشتم. نگرانی، وقتی افزون شد که در روز معارفه متوجه شدم عده ای تصمیم به زدن مدیر قبلی داشته اند! همچون شاگردی سعی در فراگیری از افراد با تجربه مرکز کردم تا سرنوشت یک مدیر منفور را

پیدا نکنم. مسئول حراست مرکز آقای منتظر القائم، مرد پخته ای بود که از قدیم در مرکز کار می کرد. برایم داستان برخورد قطبی و شهپری مدیر مرکز اصفهان در سال ۱۳۵۴ را این گونه بازگو کرد. "یک روز عصر نگهبان بودم. قطبی مدیر عامل رادیو و تلویزیون وارد شد و گفت: شهپری مدیر مرکز کجاست؟ گفتم منزل است. گفت: به جای نگهبانی می دهم برو بگو بیاید. با موتور گازی رفتم و مدتی طول کشید تا بیاید. قطبی جلوی من با تحکم به او گفت مگه کجا زندگی می کنی که دیر آمدی؟ شهپری رنگ پریده گفت: آقا یک خونه تو خاقانی اجاره کرده ام. قطبی به من گفت: اون خونه روبروی مرکز را می بینی! برو و صاحبش را بردار و بیا. دوان دوان رفتم و وقتی برگشتم شهپری و قطبی خوش و بش می کردند. پیر مرد صاحب خانه ترسیده بود. چه کرده است که حضرت قطبی دربار احضارش کرده است؟ سلامی کرد و گفت امر بفرمایید. قطبی گفت: این مدیر ما خانه ندارد و باید مجاور مرکز پخش رادیو و تلویزیون باشد. خانه ات را می خواهم برایش بخرم. پیرمرد اصفهانی که حالا کمی آرام شده بود، گفت قربان آخه من و زنم پیر هستیم و جابجایی سخت و قیمت ها گران! قطبی گفت: نگران نباش خودم الان چک به نام شهپری می دهم هر وقت خانه مورد قبول تو را خرید و وسایل تو را در آن مستقر کرد تحویلش بده و بدین سان شهپری خانه دار شد و البته قبل از انقلاب، خانه را فروخت و فلنگ را بست و رفت خارج!!! منتظر القائم اکنون بازنشسته است و با هم دوست هستیم؛ مثل قطبی و بقیه کارکنان! قطبی به روایت بسیاری از همکاران در طول مسئولیت خود به موضوع مسکن برای مدیر و کارمند اهمیت می داد. تعاونی مسکن و برج های مقابل شبکه دو در خیابان توانیر، تعاونی مسکن و ساختمان های فاز یک و پنج شهرک غرب و... از نمونه های پروژه های او برای مسکن کارمندان رادیو و تلویزیون است. خودم بعد از انقلاب و دهه اول ۱۳۶۰ در شبکه دو کار می کردم. برای آرایشی سر، در تهران نزد آرایشگری به نام آقای جانی می رفتم که دوستان شبکه دو در سال ۱۳۶۱ معرفی کرده بودند. از اتفاق، فهمیدم قبل از انقلاب در دفتر قطبی کار می کرده و آرایشگری هم بوده است. تعاریف زیادی از توجه وی به همکاران نیازمند می کرد که دور از واقعیت نبود و یادآوری آنها خاطره گویی و البته درس آموز است. مثلاً می گفت قطبی دستور می داد هر سال از استان ها سوغات برتر به تعداد کارمندان سازمان بفرستند. یعنی هر کارمند از مدیر ارشد تا راننده و کارگر به طور یکسان آجیل و شیرینی و گز و... را درب منزل دریافت می کرد.

عامل (۲) توجه به رشد آموزشی کارکنان:

وقتی انقلاب پیروز شد، در مرکز مشهد با نیروهای روبرو شدم که یا فارغ التحصیل مدرسه عالی رادیو و تلویزیون بودند یا فوق لیسانس آموزش سازمان یا بورسیه صدا و سیما در فرانسه و... داشتند. من که توانسته بودم در دانشگاه سراسری فردوسی مشهد در رشته فیزیک با سختی بسیار درس بخوانم، وقتی از امکانات تحصیلی که در اختیار اینان قرار گرفته بود، مطلع می شدم، تعجب می کردم و بعداً متوجه شدم که عبدالرضا قطبی که خود روزی فارغ التحصیل فرانسه و مدرس دانشگاه صنعتی

پایبند بوده اند و فقط در روش مدیریت متفاوت عمل می کرده اند. اسناد موجود در بایگانی محرمانه سازمان و مرکز اسناد ملی گویای کشمکش شاه و ساواک بر سر حمایت قطبی از اصحاب رسانه و همکار خود بوده است تا جایی که حتی در یک مورد، اعتراض ولیعهد علیه یک نمایش تلویزیونی را برانگیخته است که چرا در آن شاه کشته می شود؟ موضوع از این قرار بود که فیلم محاکمه و اعدام ماکسیمیلیان، پادشاه مکزیک در شب ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ از تلویزیون ایران پخش شد و ولیعهد، با اعتراض شاه را در جریان قرار می دهد. یا دفاع قطبی از سردبیران که به نقد وضع موجود می پرداختند مکرراً به ساواک و حتی دربار گزارش شده است. حتی اعتراض غیر علنی قطبی به مداخلات شاه در اداره سازمان رادیو و تلویزیون بازگو می شود. یا نمونه دیگر این اعتراض ها را در قالب انتخاب سیستم پال توسط متخصصان و شخص قطبی برای رنگی شدن تلویزیون و امر شاه به خرید سیستم سکام از فرانسه، می توان نام برد. (بر گرفته از یادداشت قطبی در هامش نامه هویدا نخست وزیر وقت)

عامل چهارم) فاصله گرفتن به موقع از دربار و همراه شدن با مردم: دوستان واحد خبر در اوایل انقلاب در بار میترا تعریف می کردند: روزی که در اتاق تدوین ریورسال های خبری، تصاویر کشتار هفده شهریور مونتاژ می شد و قطبی تصاویر را دید؛ حالش دگرگون شد و دیگر به سازمان صدا و سیما پا نگذاشت. این که چقدر این نقل در اوج حوادث ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ مقرون به صحت باشد؛ جای بررسی دارد ولی بعد از انقلاب، به شکل های مختلف، انزجار قطبی از رفتار شاه توسط کارکنان صدا و سیما بیان شده است. وی با وجود فعالیت در تحکیم فرهنگ مورد نظر فرح ارتباط خود را با رهبران صدا و سیما جمهوری اسلامی پس از انقلاب، قطع نکرد. تا جایی که حتی در دفاع از دعاوی ایران و شرکت برون باوری (Brown, Boveri) در مورد تجهیزات فروخته شده به صدا و سیما جانب سازمان را گرفت و وکیل خود را برای دفاع از سازمان گسیل داشت. (نقل از بازنشسته های مرکز مشهد و آقای دکتر دهقان رئیس حوزه ریاست بعد از انقلاب اسلامی). این همراهی با مردم در جریان انقلاب ب گونه ای نقل می شود که عجز نامه شاه با عنوان " من صدای انقلاب شما را شنیدم " یا سرکار آمدن بختیار از اقوام فرح را کار قطبی و نتیجه فرو ریختن سلطنت پهلوی می دانند و گفته اند این موضوع، موجب نفرت شاه از عبدالرضا قطبی تا آخر عمر شاه شده بود.

جمع بندی :

• هر چند قطبی وابستگی به دربار را انکار نکرد؛ ولی مقبولیت وی به جایی رسید که به نقل از محمد هاشمی امام خواسته اند ایشان برای خدمت در جمهوری اسلامی به ایران باز گردد. محبوبیت قطبی نزد کارکنان چهار نسل سازمان (بومر و ایکس و وای و زد) قابل انکار نیست و ادله متعددی دارد که از جمله چهار عاملی که به آن ها پرداختیم، درس مدیریتی برای آیندگان رسانه است.

• هر چند روش شاه در حکمرانی به روش دیکتاتوری و دولت قدرت سخت مقبول قطبی نبوده است، ولی روش وی در مدرنیزه کردن ایران با بهره گیری از قدرت نرم نیز شکست خورد که در جای خود باید تحلیل شود. آنچه درس آموز است منش

آریامهر (شریف فعلی) بوده است؛ از مهم ترین کارهایی که برای همه کارکنان روا می داشت، پیشرفت تحصیلی آنان بود. قطبی بدون در نظر گرفتن سوابق سیاسی افرادی (که عمدتاً چپ سوسیالیست یا کمونیست توّاب بودند) زمینه استاد - شاگردی و فراگیری با استادان برجسته را در بدنه سازمان فراهم کرده بود. مهندس شفیع مدیر فنی مرکز اصفهان که دیگر حاجی شفیع پیرمرد شده بود می گفت: " فارغ التحصیلی من در رشته برق با اشتغال در ذوب آهن اصفهان، همزمان شد. ولی از این کار خوشم نمی آمد. یک روز رادیوی اتوبوس ذوب آهن اطلاعیه مرکز رادیو و تلویزیون اصفهان را پخش کرد که مهندس استخدام می کنند. از نگرانی آنجا پرسیدم، آدرس جام جم تهران را داد. با سختی فراوان، خود را از اصفهان به ساختمانی رساندم که بعداً فهمیدم مرکز حکمرانی محمود جعفریان مغز متفکر رسانه قطبی است! با دو دقیقه حرف زدن از سر سیری با من دو زاریش افتاد که چیزی بارم هست! مرا برای دوره فشرده یک ساله پیش از خدمت با حقوق مکفی و خوابگاه در تهران پذیرش کردند و چون با نمره عالی قبول شدم به استخدام مرکز اصفهان در آوردم. " وقتی تلویزیون خصوصی فرخ رو پارسا در الوند تهران ملی شد و خواستند شبکه آموزشی در سطح ملی داشته باشند تعدادی از فارغ التحصیلان دانشگاه ها را برای دریافت مدرک تکنولوژی آموزشی به فرانسه و آمریکا اعزام کردند که تا همین اواخر به عنوان تهیه کنندگان تولیدات فاخر در سازمان مشغول به کار بودند.

عامل سوم) حمایت قاطع از مؤلفان پیام در مقابل همجمله های بیرونی:

در دربار سلطنتی ایران پس از ورود فرح دیبا دو دیدگاه برای مدرنیزاسیون ایران به مرور شکل گرفت. این مطلب، هم در خاطرات اسدالله علم اشاره شده است و هم عباس میلانی تاریخ نگار دوران پهلوی، نوشته است. شاه و افرادی چون اسدالله علم معتقد بودند یک شاه اقتدارگرایی با مشت آهنین و یک پلیس مخفی وحشت افکن ابزارهای لازم برای مدرن سازی اند. در نقطه مقابل، دیدگاه ملکه قرار داشت و واضح ترین صورت آن دیدگاه، شیوه مدیریتی قطبی در رادیو و تلویزیون بود. این گروه معتقد بودند که حکومت باید با طبقات متوسط غیر مذهبی متحد شود و روشنفکران را به کار بگیرد. لذا رادیو و تلویزیون ملی ایران پناهی برای کمونیست های معطل، چپ گرایان، دموکرات ها و روشنفکران ناراضی از جمله هوشنگ ابتهاج، احمد شاملو و خسرو گل سرخی بود. تا جایی که جعفریان نظریه پرداز حزب توده در دهه سی (به ادعای مسعود بهنود) قائم مقام و معاون سیاسی رادیو تلویزیون ملی ایران و رئیس خبرگزاری پارس شد! این دو نگاه در قدرت، موجب کشمکش دائمی قطبی و اصحاب رادیو تلویزیون از یک طرف با دولت و ساواک و حتی خود شاه از طرف دیگر شده بود. روحیات قطبی، در دفاع از همکاران در تهران و استان ها روایت های مختلفی را به وجود آورده است که بخشی از آن ها به نظر غلو آمیز است. چون استخدام های رادیو و تلویزیون به تأیید سازمان امنیت می رسیده است. ضمن اینکه در یک پیمان نا نوشته، همگی به ایدئولوژی نظام شاهنشاهی

رسانه

رسانه جای نخبگان است (۲)



نویسنده: احد رجایی

روح و جوهره حرف ما در مقاله شماره قبل این بود که اگر می‌خواهی تراز رسانه ات را بالا ببری باید تراز آدم‌هایی را که به کار می‌گیری بالا ببری. ویژگی‌های رسانه اقتضا می‌کند، دست اندرکاران آن اعم از مدیران و کارشناسان و افراد فنی و هنری مرتبط با تولید محتوا، از نخبگان باشند.

در شهریورماه ۱۴۰۳ خبر درگذشت مرحوم رضا قطبی، بنیانگذار تلویزیون و اولین مدیر عامل رادیو و تلویزیون ملی ایران، برای اهالی رسانه ملی خبر ناگواری بود. علت این محبوبیت هم شیوه مدیریت منحصر به فرد و توجه ویژه او به حفظ تراز سازمان، در حد اعلا در دوران مدیریتش بود. پیشکسوتانی که آن دوره را درک کرده‌اند همواره بر این نکته تأکید می‌کنند که افرادی که آقای قطبی به کار می‌گرفت، در شمار متخصصان برجسته حوزه‌های تخصصی خود بودند. از سوی دیگر حمایت قاطع و بی‌ملاحظه او از مدیران و کارمندان، همواره زبانزد بوده است. خودش در بیان خاطرات آن دوران می‌گوید سه بار در دوران مسئولیتش، استعفا داده است و یکی از دلایل این استعفاهای این بود که برای کارمندان مشکلاتی ایجاد کرده بودند و او می‌خواست با این کار به همکاران بگوید که پشتیبان آن‌هاست. چندی پیش یکی از همکاران قدیمی فنی - که منشأ خدمات ارزشمندی در حوزه تعمیرات بود - را دیدم و برایم خاطره‌ای تعریف کرد که در زمان آقای قطبی، با او چگونه رفتار شد. به سرعت موبایلم را حاضر کردم که صحبت‌هایش را ضبط کنم. البته او به این شرط رضایت داد که نامی از او نبرم. علتش هم ضمن تعریف خاطره، متوجه شدم. او می‌گفت:

در نیمه اول سال ۱۳۵۷ من برای طی دوره کارآموزی از مدرسه عالی تلویزیون و سینما به جام جم آمده بودم. در نودال پخش من را انتخاب کردند و مسئول نودال می‌گفت ما او را می‌خواهیم. بقیه به جاهای دیگر فرستاده شدند ولی من را فقط در نودال نگه داشتند. بر خلاف معمول من را در شیفت نودال قرار دادند و گفتند تمام کارآموزیت را همین جا بگذران. لذا به امپکس و تله سینما و فرستنده نرفتم. چون رسم کارآموزی این بود که باید مدتی در هر کدام از این واحدها سپری می‌شد. من آن موقع بسیار معتقد و مذهبی بودم و از افرادی که در تلویزیون بودند خوشم نمی‌آمد و دوست داشتم آن‌ها را مسلمان کنم.

مدیریتی ایشان بود که زبانزد خاص و عام است. این سبک اداره موجب شد تا موفقیت‌هایی زیادی را کسب کنند. نمونه‌های آن در ایجاد رادیو و تلویزیون ایران، تأسیس مرکز فراگیری و علمی، پروراندن نخبگان رسانه‌ای، ایجاد رسانه‌های محلی و از همه مهم‌تر سازوکار تحقیق، مخاطب‌شناسی و آینده‌نگاری در سازمان از دهه پنجاه در کشور ما ایران عزیز است. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

توضیحات سردبیر

پانوشت ۱: نسل یا بیبی بومرز (به انگلیس Baby Boomers) که اغلب به اختصار بومرها نامیده می‌شوند، گروه جمعیتی آماری پس از نسل خاموش و پیش از نسل ایکس هستند. این نسل اغلب به عنوان افرادی که از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴ میلادی در طی دوران انفجار جمعیت، پس از جنگ جهانی دوم زاده شده‌اند تعریف می‌شوند.

پانوشت ۲: بار میترا مکانی در همکف ساختمان تلویزیون در جوار استودیوهاست که عوامل برنامه‌ها در فواصل بین ضبط در استودیوها، از آن مکان برای استراحت و پذیرایی استفاده می‌کردند و هنوز هم این مکان وجود دارد. روزی از آقای عباس افشار، فیلم‌بردار با سابقه سازمان، پرسیدم وجه تسمیه بار میترا چیست؟ ایشان توضیح داد که یک منشی صحنه‌ای قبل از انقلاب داشتیم به نام میترا. به محض این که وقفه‌ای در ضبط ایجاد می‌شد استودیو را ترک می‌کرد و به آنجا می‌رفت. برای شروع دوباره ضبط همه می‌دانستند که باید او را در بار استودیوها پیدا کنند. به همین جهت همکاران به آنجا بار میترا می‌گفتند. لازم به ذکر است که آقای قطبی برای همکاران سازمان، سِرِ نوشیدنی‌های الکلی را هم ممنوع کرده بودند.

مخاطبان گرامی ماهنامه تخصصی بسامد

شما می‌توانید نظرها و پیشنهادهای خود را در مورد مطالب مندرج در این نشریه، به پست الکترونیکی / EMAIL نشریه ارسال نمایید. در صورت نگارش مقاله برای انتشار در بسامد نیز می‌توانید از طریق همین ایمیل اقدام نمایید. یا با مسئول اجرایی نشریه سرکار خانم احمدی تماس بگیرید. این نکته نیز برای کسانی که قصد نوشتن مقاله دارند قابل ذکر است که مقاله نباید کمتر از دو صفحه باشد. البته ایده آل سه صفحه است. برای آن که برآوردی از یک صفحه مقاله با صفحه بندی نشریه داشته باشید، این نکته را به خاطر بسپارید که یک صفحه نوشته با صفحه بندی مورد استفاده در نشریه چیزی بین ۱۰۰۰ تا ۱۰۲۰ کلمه را در بر می‌گیرد. البته این حجم از مطلب، برای یک صفحه نوشته کامل و بدون در نظر گرفتن عکس‌هاست. برای محاسبه این که فضای اشغال شده با عکس‌ها چقدر است هم خوب است بدانید، هر سطر نوشته در ستون‌ها به طور متوسط، حدود ۱۱ کلمه است. اگر مقاله شما قابلیت انتشار در دو شماره داشت بهتر است خودتان آن را به دو بخش تقسیم کنید و برای ما بفرستید.

EMAIL: basamad.magazines ۱ @gmail.com



عصبانی شد و گفت: تو فقط در نودال کارآموزی کرده ای و برای رفتن به چنین دوره مهمی، باید در همه واحدهای فنی کارآموزی کرده باشی. خلاصه مدتی در واحدهای دیگر هم کارآموزی کردم. بعد از اتمام کارآموزی در مهر یا آبان ۱۳۵۷ دوباره به امور اداری مراجعه کردم و دیدم آن خانم نیست. سراغ آقای قائم مقامی و قطبی را گرفتم آن ها هم نبودند. منشی دفترشان هم می گفتند مدتی است نیستند و بعید می دانیم بیایند. انگار می دانستند که انقلاب می شود، سازمان را ترک کرده بودند. سال ها بعد فهمیدم، بعد از کشتار میدان ژاله (هفده شهریور فعلی) به عنوان اعتراض، سازمان را ترک کرده بودند. به هر حال حکم بود و فقط مانده بود برایم بلیط بگیرند، چون آن موقع برای رفتن به آمریکا ویزا لازم نبود ولی کسانی که در جریان بودند دیگر حضور نداشتند. بعد که انقلاب شد، تا من به افراد تندروی که مجاهد و چریک فدایی بودند و زمام امور سازمان را به دست داشتند، ثابت کنم از همه آن ها مذهبی ترم، به جرم این که نور چشمی و درباری بوده ام و بورس آمریکا به من داده اند به بندرعباس تبعید شدم. من جنوب شهری و بچه میدان خراسان بودم و نمی توانستم درباری باشم. همان موقع، خودم هم تعجب کرده بودم که چرا آقای قائم مقامی از بین آن همه فرزند وکیل و وزیر و تیمسار که برای این که تلویزیون کلاس داشت به آنجا آمده بودند و نیاز مالی نداشتند، مرا به دلیل مستعد بودن انتخاب کرد؟ متوجه شدم که کارشان در مدیریت چقدر درست است."

این خاطره عمق توجه به شناسایی و پرورش نخبگان برای رادیو و تلویزیون را آشکار می کند. این داستان یک استثنا نیست و در موارد بسیاری رخ داده است. اصلاً تأسیس مدرسه عالی تلویزیون و سینما و نخبگانی که تربیت کرده گواه این مدعاست. سازمان تلویزیون ملی ایران با فاصله کمی بعد از تأسیس، در دی ماه ۱۳۴۷ به منظور آموزش و تأمین متخصصان فنی و هنری، تشکیلاتی با نام «مرکز آموزش» ایجاد کرد که در اسفند ۱۳۴۸، پس از تغییراتی در اساسنامه، به مدرسه عالی تلویزیون و سینما تبدیل شد. رشته های درسی که در این مدرسه عالی تدریس می شد، عبارت بود از کارگردانی، تصویربرداری، صداپردازی، تدوین، تعمیر و نگهداری. یکی از کسانی که در شکل گیری و تأسیس مدرسه عالی رادیو و تلویزیون ملی ایران، نقش مهمی داشت فریدون رهنما بود. او به همراه فرخ غفاری از مدرسان مدرسه عالی تلویزیون و سینما بود. با تأسیس تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۴۶، فریدون رهنما نیز جذب تلویزیون شد و بخش مستندسازی و پژوهش در مورد ایران زمین را راه انداخت. در تاریخ بیست و چهارم فروردین ماه ۱۳۴۸ مدرسه عالی تلویزیون و سینما در تهران گشایش یافت. تا نیروی انسانی مورد نیاز این سازمان را تربیت کند. این موسسه کار خود را با یک دوره کوتاه مدت یک ساله آغاز کرد. بعدها این دوره به دو دوره دو ساله (کاردانی) ارتقا یافت و بعد دوره های کارشناسی ارشد تکنولوژی آموزشی، تحقیق در ارتباطات جمعی و مهندسی الکترونیک نیز در آن اجرا شدند و پس از انقلاب اسلامی ایران، ابتدا نام موسسه به «مرکز آموزش فنی صدا و سیما» و سپس به «دانشکده صدا و سیما» تغییر یافت. رویکرد آموزشی مدرسه عالی تلویزیون و سینما، تأمین نیاز دنیای کار در عرصه تلویزیون و سینما

یکی از انگیزه های اصلی من که به رادیو و تلویزیون آمدم ترویج اعتقادات دینی بود. روزی آقای قائم مقامی که مدیر پخش تلویزیون بود زنگ زد ولی من او را نشناختم و تصورم این بود که بیننده ای از طبقه مرفه از سر شکم سیری از منزلش زنگ زده است. گفت نور فلان شبکه را زیاد کن. دوباره چند دقیقه بعد زنگ زد که صدای آن یکی را کم کن. من دیدم صدا همان صدای قبلی است و گفتم شما چند دقیقه پیش زنگ زدید. گفت بله من بودم. گفتم خجالت نمی کشی که زنگ می زنی من از این جا تنظیمات تلویزیون را برای تو انجام دهم؟ چقدر تنبلی، برو جلو تلویزیون و هر طور دوست داری صدا و تصویر آن را تنظیم کن. اگر باز هم زنگ بزنی، هر چه از دهنم در بیاید می گویم. شاید چون دل پُری از این طبقه داشتم این طور برخورد کردم. تا این که چند دقیقه بعد صدای پای چند نفر را که از پله های پخش با هم پایین می آمدند شنیدم. آمدم جلو نودال، دیدم آقای قائم مقامی است و چند نفر هم پشت سر او هستند. افراد دیگری هم از اتاق هایشان بیرون آمده بودند. او رو به فردی که در تله سینما بود و بیرون آمده بود و او را می شناخت کرد و گفت شیفت نودال چه کسی است؟ او هم به من اشاره کرد و گفت همین آقااست. پرسید اسمش چیست و او اسم مرا گفت. آقای قائم مقامی به من گفت لطفاً تشریف بیاورید. پرسید شیفت اصلی نودال کیست؟ گفتم منم. گفت تو که کارآموزی را در شیفت نودال گذاشته اند؟ گفتم چون کار نودال را بلدم. گفت یعنی کار اینجا را بلدی؟ رفت و تنظیم دوربین بوش فرنزه را به هم زد و گفت دوربین را تنظیم کن. فوراً چارت را جلو دوربین گذاشتم و آن را تنظیم کردم و گفتم سی میلی ولت تارگت مربوط به سیل را هم شما به هم زدید و تنظیم آن به دو نفر نیاز دارد. لطفا شما گین را کم و زیاد کنید تا من با مولتی متر اندازه گیری کنم تا کم ترین تغییر را داشته باشیم. دو سه آزمون دیگر را هم از من گرفت. بعد هم دستش را زیر چانه اش گذاشت و گفت تو به درد این کار نمی خوری. گفتم اشتباه عمل کردم؟ گفت نه، درست گفתי ولی تو به درد اپراتوری نمی خوری. چون بیشتر از اپراتوری بلدی. حیف است در این پست تلف شوی. در عین حال تا چند روز از دستش فرا می کردم و خودم را به او نشان نمی دادم تا این که یک روز گفت چرا می ترسی، برو پیش قطبی. گفتم مهندس اشتباه شده شما گذشت کنید. گفت کاری نداشته باش، برو پیش قطبی. من به دفتر قطبی در طبقه سیزدهم ساختمان تولید رفتم. آقای قطبی گفت بفرمایید. گفتم من فلانی هستم و آقای قائم مقامی گفتند خدمت شما برسم. گفت آهان فلانی، چه کار کردی؟ گفتم ببخشید سوء تفاهم بود. گفت این حرف ها چیست؟ تو را می خواهند به آمریکا بفرستند. پس خودت هم خبر نداری که بورس تحصیلی به تو داده اند. از بین هم دوره ای هایت تو انتخاب شدی. باید تمام تلاش خودت را بکنی که پرچم ایران را آنجا بالا ببری و به جای هم دوره ای هایت هم زحمت بکشی. آخرش هم گفت برو پسر. من حکمت را الان می زنم. فردا به امور اداری مراجعه کن. فردا به امور اداری رفتم و دیدم دستنویس حکم جلو خانم مدیر امور اداری است، من هم سرم را پایین نگه داشتم و به او نگاه نمی کردم. گویا از دست من

بود و نه فقط آموزش آکادمیک و همین موضوع، راز موفقیت آنجا بود. هر چند در این مسیر بنا به ضرورت، آموزش های آکادمیک نیز داده می شد، ولی مهم آن بود که کسی که از آنجا فارغ التحصیل می شد، صلاحیت و توانایی کار در سینما و تلویزیون را پیدا می کرد. کاری که در زمان حاضر، دانشگاه صدا و سیما قادر به انجام آن به نحو مطلوب، نیست. به خاطر دارم که قبل از ارتقای دانشکده صدا و سیما به دانشگاه، به عنوان نماینده مرکز تولید و فنی سیما به سلسله جلساتی در آنجا دعوت می شدم. در اولین جلسه گفتم که نباید اینجا از رسالت اصلی خود که تربیت نیروی زبده و کاربلد برای سازمان است غافل شود و توضیح دادم من در محیط های عملیاتی استودیو و پشتیبانی فنی کار کرده ام و با بسیاری از جاهای دیگر نیز ارتباط داشته ام و با تمام وجود لمس کرده ام که تکنسین ها، کمک مهندسان، صدابرداران، کارگردانان و به طور کلی فارغ التحصیلان سابق دانشکده، به خوبی در سازمان ایفای نقش می کنند. با تغییر رویکرد آنجا به دانشگاه و تبعیت از سرفصل دروس آموزش عالی، مزیت دانشکده کم رنگ می شود. زیرا همین کار را دانشگاه های بسیار مشهور کشور به ویژه در حوزه فنی و مهندسی انجام می دهند و شما قدرت رقابت با آن ها را ندارید و مهم تر این که تربیت نیروی انسانی سازمان، متناسب با نیاز و مأموریتش، صورت نخواهد گرفت. فردی که فکر می کنم آقای امانی نام داشت و از مسئولان و مدرسان دانشکده بود به من تشر زد که چه کسی گفته که وظیفه دانشکده، تربیت نیرو برای سازمان است. مدتی بعد شنیدم مقام معظم رهبری به آقای ضرغامی - رییس وقت سازمان - گفته بودند اگر دانشکده صدا و سیما برای سازمان کارایی ندارد، بهتر است تعطیل شود. بعد از یکی دو سال اعلام شد که وزارت آموزش عالی با ارتقای دانشکده صدا و سیما به دانشگاه در صورت تبعیت از سرفصل های آن وزارتخانه، موافقت کرده است!

رسالت مدرسه عالی تلویزیون و سینما تربیت نیروی انسانی کارآمد در حوزه هنر بود و به چنان اعتباری دست یافت که اگر چه تلویزیون چند دهه بعد از سینما در کشور ما پدید آمد، این مدرسه مرجعیت تربیت نیروهای سینما را نیز پیدا کرد و توانست نیروهای متخصصی را در دهه های بعد در عرصه سینما و تولید فیلم به منصفه ظهور رساند. کسانی مانند سیدحسن بنی هاشم متولد ۱۳۲۸ خورشیدی در بندرعباس که تحصیلات خود را در رشته کارگردانی از مدرسه عالی تلویزیون و سینما پشت سر گذاشت و فعالیت هنری خود را با ساخت فیلم هشت میلی متری موج در ۱۳۵۰ خورشیدی آغاز کرد و بعد از آن فیلم های هشت میلی متری مرد اطاق درخت، کالنگ هایم را دوست دارم، برکه خشک، هجرت، نهنک، واهمه، شانزده میلی متری بازار نخل، آرامگاه فردوسی (مشترک)، سی و پنج میلی متری گردش در یک روز خوش آفتابی، کوتاه قلمکار داستانی و مجموعه مستند راه دور دریا، مستند ایزدخواست و مسجد ساری را کارگردانی کرد.

محمود بهادری یکی دیگر از فارغ التحصیلان مدرسه عالی تلویزیون و سینما است که با پایان تحصیلات خود به زاهدان

منتقل شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در روزهای جنگ تحمیلی در خرمشهر بود. بهادری نخستین فیلم مستند جنگی ایران به نام خرمشهر، شهر خون و شهر عشق را کارگردانی کرد. محمد تهامی نژاد متولد ۱۳۲۱ خورشیدی هم در رشته سینما از مدرسه عالی تلویزیون و سینما فارغ التحصیل شد و مستندهای سینمای ایران، مشروطیت تاسپنتا (۱۳۴۹)، یادی از دکتر فاطمی، دی ماه ۵۹ در بوشهر، شب میراب، مهاجران، بحران مسکن، قطع، رود و کاریز، از هامون تا هورالعظیم، بازگشت، استاد عبادی را ساخت. تهامی نژاد در فرهنگ نوشتاری سینمای ایران نیز جایگاه ارزنده ای دارد. سینمای رویاپرداز ایران، فیلمنامه تاریخ سینمای ایران (از مجموعه از ایران چه می دانم؟) سینمای مستند ایران، عرصه تفاوت ها، ترجمه لوثر اثر جان آزرین و ترجمه کتاب مستند تلویزیونی (زیر چاپ) را به رشته تحریر درآورده و فیلمنامه تاریخ سینمای ایران در ۱۳۷۴ خورشیدی به عنوان کتاب سال شناخته شد و در ۱۳۸۱ خورشیدی به عنوان سینماگر و پژوهشگر نمونه کشور معرفی شد.

روبرت صافاریان متولد ۱۳۳۳ خورشیدی در تهران و فارغ التحصیل رشته کارگردانی در ۱۳۵۳ خورشیدی از مدرسه عالی تلویزیون و سینما است. صافاریان فیلم های وارونگی (۱۳۸۵)، مستندی درباره آلودگی هوای تهران، جفت شیش (۱۳۸۶)، فیلم مستندی درباره مسعود کیمیایی، کارگردانی مشترک با احمد میراحسان، تهران در عکس (۱۳۸۷)، تصویر شهر تهران در عکس های دوره های تاریخی مختلف، ۱۴ آبان، روز آتش (۱۳۸۷)، فیلم مستندی درباره وقایع روز ۱۴ آبان (۱۳۵۷)، مسافران کناره های خزر (۱۳۸۸)، درباره گردشگری در شمال کشور، تهران - شمال (۱۳۸۸)، درباره راه های تهران به استان های شمالی کشور، گفت و گو با انقلاب (۱۳۸۹)، مکالمه ای از ورای بیش از سی سال با عکس ها و فیلم های باقی مانده از روزهای انقلاب و در فاصله دو کوچ (۱۳۹۲)، درباره زندگی و آثار شاعر ارمنی-ایرانی آزاد ماتیان و نگاهی به جامعه ارامنه ایران را در کارنامه کاری خود دارد.

همچنین خانم پوران درخشنده متولد هفتم فروردین ۱۳۳۰ خورشیدی در کرمانشاه تحصیلات خود را در مدرسه عالی تلویزیون و سینما پشت سر گذاشت و در ۱۳۵۴ خورشیدی مشغول به کار شد. درخشنده در همان زمان فیلم «طاعون» را که درباره طاعون در کردستان به سال ۱۳۲۸ خورشیدی است، تهیه کرد. سال بعد نیز درباره «چهارشنبه سوری» و نیز فیلمی درباره مراسم سنتی نواحی مختلف ایران و موسیقی نواحی ایران را در ۱۳۵۶ خورشیدی تولید کرد و بعد از آن هم مستندهای زیادی تولید کرد. او همچنین فیلم های زیر سقف دودی (۱۳۹۵)، هیس! دخترها فریاد نمی زنند (۱۳۹۱)، بچه های ابدی (۱۳۸۵)، رویای خیس (۱۳۸۴)، شمعی در باد (۱۳۸۲) و پرنده کوچک خوشبختی (۱۳۶۶) را ساخته است.

افراد شاخص تربیت شده در مدرسه عالی تلویزیون و سینما به این چند مورد محدود نمی شود و از باب مشت نمونه خروار از آن ها یاد شد. ژرف نگری و دوراندیشی نهفته پشت ایجاد این مدرسه با چنان کیفیتی، نشان از درک درست اهمیت و جایگاه رسانه دارد و دلیل دیگری بر این حقیقت است که رسانه جای نخبگان است و لاجرم باید برای شناسایی، تربیت و به کارگیری آنان برنامه داشته باشد.

رضا قطبی بنیانگذار سازمان خوش استقبال و بد بدرقه



نویسنده: دکتر محمود دهقان - مدیر بازرسی و پیگیری دفتر مدیر عامل صدا و سیما جمهوری اسلامی در زمان آقای محمد هاشمی و استاد دانشگاه صدا و سیما

من هرگز افتخار همکاری با مرحوم رضا قطبی را نداشته ام و به رغم وابستگی اش به دربار (پسردایی فرح پهلوی) و سمت اش در دربار (مدیرکل امور فرهنگی دربار و جشن هنر شیراز) ویژگی های شخصیتی او را از همکاران قدیمی بسیار شنیده ام و او را از آثار و دستنوشته هایش که در بایگانی محرمانه حوزه ریاست موجود است و در زمان مسئولیت بازرسی و پیگیری دفتر مدیرعامل در سال های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ به دقت مطالعه کرده ام می شناسم. او سوسیالیست آزادی خواه بود و به همین دلیل در حمایت از تفکرش و کارکنان و به ویژه مدیران ارشد سازمان اصطکاک های زیادی با ساواک داشت که پرونده های قطور بایگانی محرمانه مدیرعامل از مکاتبات تند مرحوم قطبی با نصیری رییس ساواک در مورد جعفریان معاون سیاسی و پرویز نیکخواه مدیر کل واحد مرکزی خبر و ایرج گرگین رییس شبکه دوم و بعضی از فیلمبرداران و کارگردانان خبر و تولید واقعاً جذاب و خواندنی است. او جوانمردانه ده سال بعد از انقلاب از منافع سازمان در شکایت شرکت براون باوری دفاع کرد و سازمان برنده شد و حتی به معاون مالی زمان خودش دستور داد به محضر بیاید و مالکیت دفتر سازمان در پاریس که به نام او بود را به سازمان منتقل کند و ده ها نمونه دیگر از جوانمردی اش. رضا قطبی در ظهر روز ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ به داخل اطاق مونتاز خبر آمد و بعد از دیدن فیلم کشتار میدان ژاله با چشمانی اشک بار برای همیشه از سازمان رفت و جمله معروفی دارد که به جعفریان گفت:

«سازمان رادیو و تلویزیون خوش استقبال و بد بدرقه است.»

او به خاطر اینکه از پخش تصویرش از تلویزیون گریزان بود تا زمان گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران ماند و سرانجام با قلبی شکسته از آینده ایران از کشور رفت. همیشه آرزو دارم تا حافظه ام را از دست نداده ام آن خاطرات را بگویم و یا بنویسم. درگذشت مهندس رضا قطبی همه ما به اصطلاح بعد از انقلابی ها و همکاران قبل از انقلابی را عزادار کرد. زیرا مردی بزرگ با قلبی پر از عشق به میهن در سرزمین بیگانه از جهان پرواز کرد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

برای آشنایی بیشتر با این شخصیت وطن دوست و مدبر چند نمونه از اقدامات او را بازگو می کنم.

۱- جوانمردی رضا قطبی نسبت به اموال سازمان در بعد از پیروزی

انقلاب زباز است. به دنبال دو دل نوشته و ارسال خاطرات خودم از مرحوم مهندس رضا قطبی، پس از درگذشت او، با مشاهده علاقه مندی تعدادی از کارکنان قبل و بعد از انقلاب سازمان که آن مطالب را دیده بودند - به ویژه با مشاهده پیام تسلیت جناب آقای مهندس محمد هاشمی رفسنجانی به همه کارکنان سازمان که موجب تماس تشکرآمیز از طرف خانواده آن مرحوم شد- تشویق شدم و در میان دست نوشته هایم از سال های همکاری با سازمان گشتم و مطالب جدیدی از آن انسان شریف که هرگز افتخار همکاری با او را (به دلیل استخدام در سال ۱۳۵۸) نداشتم، پیدا کردم که قابل توجه است. در سال ۱۳۶۴ که من افتخار همکاری در دفتر جناب آقای مهندس محمد هاشمی رفسنجانی -مدیر عامل سازمان- به عنوان مسئول پیگیری و بازرسی فرامین مدیر عامل را داشتم، با آقای محمد فروتن عزیزادگان - مدیر دفتر حقوقی سازمان، که هرچا هست خداوند نگهدارش باشد- آشنا شدم که مطلب عجیبی از علاقه مرحوم مهندس قطبی به سازمان و اموال آن و مدیریت قوی و مستقل آقای هاشمی از دید مهندس قطبی برایم تعریف کرد که یک نمونه آن را تقدیم می کنم و البته ده ها نمونه دیگر هست. آقای فروتن گفت شرکت براون باوری سازنده فرستنده های سکام در فرانسه، علیه سازمان در دادگاه لاهه طرح دعوا کرد و درخواست مبلغ کلانی به عنوان اصل قرارداد و جریمه دیرکرد را کرده بود تا از حساب بی زبان کشور در لاهه (قرارداد آزادی گروگان های آمریکایی) پرداخت شود. طبق دستور آقای هاشمی از طرف سازمان من به لاهه رفتم و دو شب قبل از جلسه دادگاه در رزیدانس سفارت مشغول مطالعه پرونده شکایت براون باوری بودم که آن روز از دادگاه دریافت کرده بودم. نگهبان رزیدانس آمد و گفت آقای پشت خط تلفن هست و می گوید اگر کسی از رادیو و تلویزیون ایران آنجاست بگوید صحبت کند. آقای فروتن گفت با تعجب گوشی را گرفتم و گفت من رضا قطبی هستم. فوراً شناختم و حال و احوال کردیم. گفت مطلب شکایت براون باوری را در روزنامه خواندم. غلط کرده اند پدر سوخته های دزد. من ۵۰٪ مبلغ قرارداد را قبل از انقلاب به حساب براون باوری پرداخت کرده ام و بقیه قرار بود بعد از تحویل فرستنده ها در تهران پرداخت بشود که به خاطر وقوع انقلاب نفرستادند و الان باید جریمه دیرکرد را هم بدهند. آقای فروتن پرسید مدارکش را چطور به دست بیاوریم؟ قطبی گفت در دفتر ذیحسابی و بایگانی دفتر مدیرعامل و در زونکن براون باوری در دفتر معاون فنی نسخه های آن هست. آقای فروتن می گفت تشکر کردم. آقای قطبی گفت: شب بعد از دادگاه مجدداً زنگ می زنم ببینم نتیجه جلسه دادگاه چه شد؟ آقای فروتن می گفت همان شب موضوع را به آقای هاشمی گفتم و با دستور ایشان فردا شب زونکن دفتر معاون فنی به لاهه رسید و آقای مهندس محمد هاشمی فرمودند لایحه را تغییر بده و از موضع طلبکار به دادگاه برو. آقای فروتن می گفت در جلسه دادگاه مدارک و لایحه را دادم و دادگاه شرکت براون باوری را محکوم کرد. بعد از دادگاه موضوع پیروزی در دادگاه را تلفنی به آقای هاشمی گفتم خوشحال شد و گفت تلفن آقای قطبی در پاریس را برایم بگیرید تا شخصاً تشکر کنم. به آقای هاشمی گفتم اجازه می دهید موضوع سند مالکیت دفتر پاریس که هنوز به اسم معاون مالی و اداری قبل از انقلاب هست را با آقای قطبی مطرح کنم؟ آقای هاشمی گفتند با حفظ احترام با آقای قطبی مطرح کنید.

آقای فروتن گفت همان شب آقای قطبی تماس گرفت و جریان دادگاه را گفتم و خیلی خوشحال شد و سپس شماره تلفن ایشان را برای آقای هاشمی خواستم که گفت من در مورد مدیریت قوی و دفاع جانانه آقای هاشمی از استقلال و حیثیت کارکنان سازمان آن هم در شرایط جنگی از کارکنان سازمان که در تماس هستم زیاد شنیده ام و خودم به ایشان زنگ می زنم. آقای فروتن می گفت موضوع دفتر پاریس را با آقای قطبی مطرح کردم گفت این ها اموال سازمان هستند. من دفتر سازمان در لندن را که به اسم خودم بود با پیگیری زیاد به نام سازمان کردم و بعد هم دفتر بیروت را، شما فوراً از لاهه برو پاریس و مقدمات انتقال سند را فراهم کن من پنج روز دیگر به دفتر پاریس زنگ می زنم. آقای فروتن می گفت با خوشحالی موضوع را تلفنی به آقای هاشمی گفتم و ایشان مأموریت را تمديد کرد و به پاریس رفتم و درست پنج روز بعد ایشان با دفتر پاریس تماس گرفت و محل و ساعت محضر را پرسید و گفت فلانی می آید و سند انتقال از شخص خودش به نام سازمان را امضا می کند. آقای فروتن می گفت در ساعت مقرر معاون مالی و اداری قبل از انقلاب آمد و بدون محل گذاشتن به من سند انتقال را امضا کرد و رفت. آری رضا قطبی اکنون در قلب کارکنان سازمان مدفون است و حضرت حافظ درست فرمود:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق (عشق به وطن) ثبت است بر جریده عالم دوام ما

در پی دل نوشته من در مورد شخصیت مرحوم رضا قطبی، تماسی با جناب آقای مهندس محمد هاشمی داشتم. ایشان فرمودند پیام تسلیت من را به خاطر در گذشت مرحوم مهندس رضا قطبی به تمامی کارکنان سازمان اعم از کارکنان قبل و بعد از انقلاب ابلاغ نمایند. من از فرصت استفاده کردم و گفتم در سال های سخت دفاع مقدس که ریاست سازمان را برعهده داشتید هر موقع فرصتی به وجود می آمد بدون ملاحظه کاری و به صراحت از مهندس قطبی به نیکی یاد می کردید. آیا حالا همان نظر رادارید؟ آقای مهندس محمد هاشمی گفتند بله مرحوم رضا قطبی به رغم اینکه تحصیلکرده فرانسه بود اما در راه گسترش فرهنگ فارسی و ایرانی چه در سازمان رادیو و تلویزیون و چه در کسوت استادی در دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر) کوشید که از جمله آنها تلاش وافر ایشان در گسترش فعالیت های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان با کمک سازمان بود. آقای هاشمی افزودند من در عمل به سختی کار و تلاش مرحوم قطبی در حفظ استقلال سازمان از مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی کشور در قبل انقلاب از جمله فشار پیدا و پنهان ساواک، دربار و نظامیان برای نفوذ بر عوامل و محتوای برنامه ها واقفم و می دانم آن تلاش و مقاومت مرحوم قطبی برای حفظ استقلال سازمان بود که موجب شد صدها مهندس فنی، کارگردان، نویسنده، خبرنگار و فیلمبردار بدون دغدغه از تعقیب و تهمت برای سازمان و برای کشور تربیت شوند که در دوران پرتلاطم دهه اول پس از انقلاب در اداره مستقل سازمان نقش مؤثری ایفا کردند و نسل های متخصص بعدی را هم آموزش دادند. فرمودند خداوند در قرآن کریم می فرماید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ همه ما باید روزی در محضر الهی پاسخ گوی عملکرد خود باشیم و امیدوارم خداوند مرحوم رضا قطبی را مشمول رحمت واسعه خودش قرار دهد. با این کلام جناب آقای مهندس محمد هاشمی به یاد تلاش های ایشان در جد جانفشانی برای حفظ استقلال سازمان صدا و سیما و رشد فکری پرسنل سازمان افتادم و این بیت شعر بیادم آمد:

نام نیک دیگران ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار
نام نیکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار
۲- در طول سال های بعد از انقلاب استادان در کلاس های درس دانشگاه های فنی و هنری با ذکر نقاط ضعف سیستم سکام تلویزیون ایران نسبت به سیستم پال که همسایگان ایران داشتند و تصاویر ایران در آن کشورها سیاه و سفید دریافت می شد چنین مطرح می کردند که چون مهندس رضا قطبی در فرانسه تحصیل کرده و فرانسه مهد سیستم سکام جهان هست لذا به پیشنهاد او سیستم ایران که از فرانسه خریداری شده بود سکام شده است. در میان همان مدارکی که در سال ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ در اتاق بایگانی محرمانه مدیر عامل مطالعه می کردم عنوان پرونده ای در مورد خرید سیستم رنگی تلویزیون ایران نظرم را جلب کرد، که بعد از مطالعه باکمال تعجب خلاف آن را دیدم که برای رعایت امانت از روی یادداشت هایم عیناً تقدیم می کنم: در مکاتبات موجود در زمان پیشنهاد بودجه سالیانه سازمان رادیو و تلویزیون ایران به دولت هویدا پیشنهادی برای رنگی شدن تلویزیون (با ذکر دقیق نکات مثبت و منفی سه سیستم آن روز یعنی پال، سکام و NTSC وجود دارد که پیشنهاد مشخص سازمان با امضا مرحوم رضا قطبی و ذکر مجدد دلایل فنی و اقلیمی و اقتصادی سیستم پال برای تلویزیون ایران است. متعاقب آن درخواست، امیر عباس هویدا نخست وزیر در نامه ای به آقای قطبی ضمن اعلام تصویب بودجه پیشنهادی سالیانه سازمان به صراحت نوشته است: موضوع رنگی شدن سیستم تلویزیون ایران در حضور اعلیحضرت مطرح شد و ایشان فرمودند با توجه به روابط خوب ما با فرانسه سیستم رنگی تلویزیون ایران سکام بشود. یک سال بعد و پس از نصب سیستم سکام معاون فنی وقت سازمان در گزارشی به آقای قطبی می نویسد: بررسی های فنی نشان می دهد که تصاویر سکام تلویزیون ایران در منطقه خلیج فارس که همگی پال هستند سیاه و سفید دریافت می شود و ایرانیان و علاقه مندان به ایران از این سیستم ابراز نارضایتی می کنند و خواستار تغییر آن هستند. مهندس رضا قطبی با شجاعت تمام در حاشیه همان نامه خطاب به نخست وزیر نوشته است: «آقای هویدا گزارش فنی سازمان را مطالعه کنید. این سازمان نظر تخصصی خودش را در زمان پیشنهاد برای خرید سیستم پال داد ولی چه کنیم که در این کشور حتی برای امور فنی سازمان هم غیر متخصصان تصمیم می گیرند. رضا قطبی.» من از جسارت رضا قطبی یکم خوردم چون اولاً به طور صریح مخاطب متلک قطبی شخص شاه بود. آن هم خطاب به نخست وزیری که خودش را چاکر می دانست و حتماً به اطلاع شاه می رساند. ثانیاً رضا قطبی در آن پی نوشت هم شاه و هم نخست وزیرش را تحقیر کرده

بود. زیرا نامه قطبی به نخست وزیر نه بر روی سربرگ رسمی سازمان بود و نه متن تایپ و شماره و تاریخ و مهر شده بلکه با پی نوشت دستی بر روی نامه معاون فنی سازمان فرستاده بود!!! همانجا گفتم خدایا ممنونم که این ابهام را از ذهنم پاک کردی و از آن تاریخ هرموقع هنگام تدریس در دانشگاه صدا و سیما و یا در جمع استادان این مطلب مطرح می شد به صراحت ابهام زدایی می کردم. درود بر روح پاک مردی که یک تنه مقابل فشارهای ساواک و حتی شخص شاه برای حفظ استقلال سازمان که ضامن رشد نیروهای بالنده در همه حوزه ها بود ایستاد. البته متأسفانه این روزها بعضی افراد بی اطلاع و البته اینترنتشنال مغرض در مورد نوع تفکر مرحوم رضا قطبی مطالب خلاف واقع (مثلاً عامل مهم درسرتنگونی رژیم قبلی) مطرح می کنند که اگر عمری باشد براساس اسناد و مدارک ابهام زدایی خواهم کرد.

۳- یکی از همکاران بازنشسته به نام آقای علیرضا کرم دارآبادی از من خواسته بودند که در مورد از دست رفتن زمین های شهرک غرب - که توسط آقای قطبی خریداری شده و بعد از انقلاب از دست رفت - اگر مطالبی دارم، بنویسم. لذا یادداشت هایم را در این مورد بررسی کردم و بر آنچه که تقدیم می کنم خدای بزرگ را شاهد می گیرم که بر حقیقت هیچ کم و زیادی نکرده باشم. مرحوم مهندس رضا قطبی قبل از انقلاب املاک وسیعی را در شهرک غرب برای ساخت مسکن کارکنان خریداری کرده بود. (مانند ۸۸ دستگاه خیابان توانیر) آغاز ساخت مسکن در شهرک غرب با وقوع انقلاب مصادف و پروژه متوقف شد. با پیروزی انقلاب ده ها تعاونی مسکن از نهادهای مختلف به طرف املاک با صاحب و ویلاهای صاحب دار شمال تهران هجوم آوردند که شهرک غرب یکی از مناطق هدف بود. متأسفانه در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ یعنی در دوران مدیرعاملی آقایان قطب زاده و لاریجانی (دوره یک ساله اول) دست اندازی به املاک کارکنان سازمان در شهرک غرب و در زیبا کنار و حتی ملاصدرا شروع شد. یکی از خیانت هایی که مدیریت شهرک غرب انجام داد این بود که از عدم اقدام مدیران عامل وقت سوء استفاده کرده و املاک متعلق به کارکنان سازمان را به پنج تعاونی گردن کلفت و پر قدرت (تعاونی محافظان بیت امام درجماران- تعاونی دانشکده افسری ارتش- تعاونی سپاه حفاظت هواپیماها و ۰۰۰) واگذار کرده بود و آن ها اقدامات اولیه ساخت و ساز را هم شروع کرده بودند. با مدیر عاملی جناب آقای مهندس محمد هاشمی، تعاونی مسکن کارکنان سازمان موضوع را به مدیر عامل کشاند و آقای هاشمی پنج نفر را مامور پیگیری و تهیه گزارش کرد. مدیرعامل تعاونی مسکن کارکنان سازمان، مرحوم جعفر رحمانی مدیر رفاه، مهندس چوپانی مدیر قسمت ساختمان معاونت فنی، محمد فروتن علیزادگان مدیر دفتر حقوقی و اینجانب به عنوان مسئول پیگیری دفتر مدیرعامل این گروه را تشکیل می دادند. خلاصه گزارش همانی بود که در بالا تقدیم کردم. با ورود قوی سازمان و برگزاری چندین جلسه جنجالی، قرار شد جلسه نهایی با حضور مدیران اصلی چند تعاونی اشغال گر و مدیرعامل سازمان برگزار شود. در جلسه دفتر شهرک غرب فرمانده دانشکده افسری، فرمانده گارد حفاظت جماران، فرمانده گارد هواپیمایی با ده

ها محافظ و حتی مسلح به جلسه آمده بودند. مدیریت شهرک غرب هم از اشغال گران حمایت می کرد. شرایط جنگی کشور و عملیات های نظامی در جبهه ها سازمان را به شدت درگیر کرده بود. در هیأت مذاکره کننده سازمان به این نتیجه رسیدیم که اگر آقای هاشمی به جلسه نیایند حتماً بازنده هستیم و همه زمین های کارکنان سازمان تقسیم می شود. تلفنی موضوع را به آقای هاشمی خبر دادیم و ایشان بلافاصله جلسه هیأت دولت را ترک کردند و در حالی وارد جلسه شدند که به شدت عصبانی بودند و آنچه را گفتند که جلسه را به هم ریخت عیناً از روی یادداشت هایم نقل می کنم: املاک کارکنان سازمان در شهرک غرب به صورت قانونی در قبل از انقلاب توسط آقای مهندس رضا قطبی مدیر عامل وقت خریداری شده و اسنادی که هیأت مدیره خائن شهرک غرب از شما تعاونی ها پنهان کرده را دفتر حقوقی سازمان توزیع می کند. هیچ توجیه شرعی و قانونی و اخلاقی برای اشغال و واگذاری غیر قانونی املاک کارکنان سازمان وجود ندارد و من به عنوان مدیر عامل سازمان صدا و سیما اعلام می کنم که اگر ظرف یک هفته رفع اشغال نشود و کانتینرهای تعاونی ها جمع نشود از طریق اخبار صدا و سیما این خیانت مدیریت شهرک غرب را افشا و نام تعاونی های اشغال گر را اعلام می کنم و به حراست سازمان دستور می دهم که آن املاک را مین گذاری کنند و مسئولیت هر آنچه پیش بیاید بر عهده مدیریت شهرک غرب است. آقای هاشمی جلسه را به هم ریخت و سالن را ترک کرد و رفت. مدیر عاملان تعاونی ها سرافکنده به هیأت مدیره شهرک غرب معترض شدند و هیأت مدیره شهرک غرب که تا قبل از جلسه اصلاً ما را تحویل نمی گرفت و کار تقسیم املاک کارکنان سازمان در شهرک غرب را تمام شده می دانست ملتسمانه به ما متوسل شده بود که در جلسه بمانیم و تفاهم کنیم و ما طبق دستور آقای هاشمی بدون هیچ مسامحه ای به سازمان برگشتیم و حاصل آن حفظ املاک سند دار خریداری شده در دوران مهندس قطبی گردید و بعد هم تعاونی مسکن ساخت و ساز را شروع کرد. نظیر همین رفتار را آقای مهندس محمد هاشمی در جلسه با اشغالگران املاک سازمان در زیبا کنار انجام داد و با اقتدار املاک زیبا کنار را که توسط یک نهاد مقتدر در جنگ تحمیلی و به بهانه آموزش دریایی رزمندگان، اشغال شده بود، به سازمان برگرداند.

دست آخر شایسته است این پیام آقای محمد هاشمی را که پس از نوشتن چند مطلب در مورد زنده یاد رضا قطبی فرستاده اند را بازگو کنم:

جناب آقای محمود دهقان طررجانی با عرض سلام و تشکر از دلنوشته شما. مشهور است «سخنی که ازدل برخیزد لاجرم بر دل می نشیند» نوشته شما همکار محترم بر اعماق دلم نشست. لذا آن را دل نوشته نامیدم. به اختصار آنچه در این باب می توانم بگویم: خداوند را به خاطر داشتن چنین همکارانی شکرگزارم و سلامت و سعادت و بهروزی را برای همکاران گرانسنگ از درگاه خداوند متعال مسألت دارم. محمدهاشمی رفسنجانی

NO. 146

Basamad

Sep - Oct 2024

Basamad ; Noor va Ava
Specialized Media Magazine



navaktv.com

مجموعه نشریات تخصصی نور و آوا